



۲۰۲۱/۱۲/۱۱



ولی احمد نوری

## شخصیت سید جمال الدین افغان

(بخش بیست و چهارم)

بقلم شیخ عبدالقادر مغربی (متوفی ۱۹۵۶م) و ترجمه عبدالحلیم ثاقب

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

### ادامه شخصیت جمال الدین افغان

در یکی از محافل از سید جمال الدین افغان راجع به ناصرالدین شاه پادشاه فارس (ایران کنونی) و کینه و عداوتی که میان وی و سید جمال الدین افغان ایجاد شده بود، پرسیدم و گفتم از نامه ای که شما به مجتهد بزرگ جناب الحاج میرزا محمد حسن شیرازی ساکن سامرا فرستاده بودید آگاه شدیم. نامه بسیار مهیج و انگیزنده بود. با این پرسش من در سیمای سیدجمال الدین افغان درخششی پیدا شد و آنچه بین وی و شاه فارس گذشته بود بیان کرد. او گفت: «من تقریباً مدت چهار سال در پیترسبورگ بودم. وقتی ناصرالدین شاه به آنجا آمد می خواست با من ملاقات کند، ولی من برای امتناع از این دیدار به میونشن آلمان رفتم. شاه بدان جا آمد و باز با من آرزوی ملاقات داشت اما من ازین دیدار ابا ورزیدم. بلاخره به اثر وساطت بزرگان آلمان ملاقات ما صورت گرفت. ناصرالدین شاه از من خواست همرايش عازم تهران شوم تا مرا به وظیفه صدارت آن کشور تعیین نماید. من عرض کردم که قبلاً تصمیم گرفته ام که برای دیدن نمایندگانه پاریس به آن کشور بروم (۱) ناصرالدین شاه برای این منظور بسیار اسرار نمود و من بلاخره ناچار به گفته اش موافقت کردم. سید جمال الدین افغان گفت که شاه در توصیف وی می گفت: « این مرد عالم سیاسی و حربی، لایق آن است که ریس الوزراء باشد تا به تدبیر امور مردم بپردازد».

من به سید جمال الدین افغان عرض کردم که چگونه ناصرالدین شاه شما را رئیس الوزرای خود انتخاب میکند، در حالیکه شما به داشتن عقاید اهل سنت شهرت دارید؟ سید افغان فرمود: این یک جنون و بلهوسی وی بود. (چنین پرسیدم و چنین پاسخ داد) امروز آن سوال و جواب در نظرم عجیب می آید. یادم نیست که چرا این سوال را متوجه سیدجمال الدین افغان ساختم؟ فکر میکنم با این سوال خواستم معلوم کنم که آیا سید، افغان و سنی است؟ و یا اینکه فارسی (ایرانی) و شیعه؟ اما جوابش بصورت واضح و عیان به آن دلالت میکرد که سید، نه فارسی بود و نه هم شیعه!!

سید جمال الدین افغان گفت: مدتی در تهران اقامت کردم. خواستم به اروپا بروم. ولی ناصرالدین شاه مانع ام گردید. وقتی خبر شدم که مرا به بدی یاد کرده است و حتی در باره ام سوء قصد دارد و می خواهد مرا در تهران محبوس

نگه دارد، به بهانه ای به مقام شاه عبدالعظیم که بیست کیلومتر از تهران فاصله دارد رفتیم. شاه عبدالعظیم از اولاده ائمه ای اهل بیت بوده مقام وی حرم و هرکس در آن داخل شود در امن میباشد. مدت هفت ماه در آنجا بودم، در همه نوشته ها و مقالاتی که در جراید آنجا به نشر می سپردم ظلم و استبداد شاه فارس را بیان میکردم و مردم را علیه وی تحریک می نمودم. بعداً از مقام شاه عبدالعظیم برآمده رهسپار بصره شده و مدتی در آنجا اقامت کردم. بعضی امور مهم در آنوقت به وقوع پیوست از آن جمله فرستادن نامه به مجتهدان شیعه میباشد. بعداً از بصره به لندن سفر کردم و در آنجا هم در تقبیح ناصرالدین شاه و افشای وی می کوشیدم و مردم فارس را به عزل و فسخ او دعوت میکردم. درین وقت بود که پادشاه ترکیه یا امپراتوری عثمانی «سلطان عبدالحمید» از من دعوت نمود تا به ترکیه بروم. بار اول محترمانه معذرت خواستم ولی بار ثانی با اسرار «شیخ ابوالهدی» دعوت سلطان را پذیرفتم و به دربار او رفتم. ولی قصد داشتم که بعد از دیدار سلطان دوباره به لندن برگردم، چیزی که میسر نشد و سلطان از من تعهد گرفت که از مخالفت و مخاصمت با ناصرالدین شاه منصرف گردم. («سیدجمال الدین افغان» گمان برده بود که از آستانه (ترکیه) می براید و از دامیکه سلطان عبدالحمید و شیخ ابوالهدی وی را در آن افکنده اند می رهد.)

سیدجمال الدین افغان افزود: وقتی که وارد آستانه شدم، سلطان عبدالحمید مرا به حضور پذیرفت و برایم گفت: «سفر فارس دوباره از من خواهش ملاقات نمود، ولی من به دلایلی نپذیرفتم. بار سوم وی را اجازه ملاقات دادم. سفیر فارس بعد از تقدیم پیام دوستانه ناصرالدین شاه، عرض نمود که از حملات بر شاه فارس و بدگویی وی باز دارم.»

سیدجمال الدین افغان به سلطان عرض نمود که: «من با شاه فارس کدام خصومت شخصی و سیاسی ندارم! من هرچه گفته ام و نوشته ام به صلاح و خیر مردمان آن خطه بوده است (افغانستان و فارس). من از مجتهدین آن کشور تقاضا کردم که استعمال دخانیات را که دشمن صحت و سلامت انسان هاست بر مردم خود تحریم کنند و ازین پیشنهادم پشیمان هم نیستم. این حرف های مرا تعداد کثیری از مجتهدین پذیرفتن چنانچه عده ای از آنها در رأس (میرزا محمد حسن شیرازی) فتوای تحریم استعمال دخانیات را صادر نمود و آنرا برای باشندگان کشور فارس حرام اعلام کرد. استعمال دخانیات نزد مردم هم از سعود به سوی سقوط گرائید. البته این عمل منافع حکام و تجار واردکننده تنباکو و انواع مختلف سگرت را صدمه میزد و به همین سبب بود که بر من بر آشفتنند.

مردم فارس در اثر این فتوای مجتهدین به تظاهرات دست زدند و در کنار قصر شاه به دادن شعار های ضد نظام پرداختند و خواهان لغو معاهده ایجاد شرکت (دیجی) انگلیسی شدند. شاه مجبور شد معاهده مذکور را لغو اعلان نماید و ازین درک به علاقه مندان شرکت مذکور نیم میلیون پوند استرلینگ خساره وارد گردید.

خلاصه اخبار و ماجرای اقامت سیدجمال الدین افغان را در بصره طوریکه خودش در گزارش قبلی اشاره بدان کرد ذیلاً می نویسم.

محمد حسن خان ملقب به "اعتماد الدوله" یکی از نزدیکان دربار ناصرالدین شاه در کتاب «المآثر والاثار» که مانند کتاب سالنامه حکومت عثمانی سالانه نشر می شود نوشته بود که: «جمال الدین از قریه اسد آباد فارس و در علوم عصری و قدیم ید طولی دارد. مردم فارس واقعاً به وی افتخار میکنند. علوم شرعی را در شهر قزوین و تهران فرا گرفت. جمال الدین به افغانستان و هندوستان و از آنجا به طرف کشورهای عثمانی و مصر سفر نمود...» تا جایی که میگوید: «اهل سنت و جماعت گمان میکند که وی افغان است حتی شاگرد بزرگش شیخ محمد عبده استاد ادب در مقدمه رساله نیجری شیخ نیز چنین نوشته است...».

من که از این کتاب خبر شدم نگرانی بر این دست داد و حس کنجکاوی ام تحریک شد. موضوع را به یکی از فضیلاتی طرابلس شام حکایت کردم و می خواستم بدانم که آیا سید جمال الدین واقعاً تبعه افغان است یا تبعه فارس؟ به سید طرابلس گفتم: شخصی در یکی از کلوب های طرابلس از من راجع به این نوشته اعتماد الدوله سؤال کرد و گفت: در بین آنچه اعتماد الدوله نوشته و آنچه که شیخ محمد عبده، «ادیب بیگ اسحاق» و «سلیم بیگ انجوری» که از دوستان نزدیک و هم نشینان دیرین سیدجمال الدین افغان می باشند، آورده اند و ثابت کرده اند که سید جمال الدین «افغان» است، چگونه توافقی وجود خواهد داشت؟ موضوع را برای وی چنین تأویل کرده گفتم که: مه از سال ۱۹۰۵-۱۹۰۹ میلادی در مصر بودم. روزی از یکتن از اتباع فاضل فارس که در ازهر بود شنیدم که میگفت: وی از بزرگان قومش شنیده که پدر سید جمال الدین از ولایت مازندران فارس بوده و در اردوی امپراطوری فارس صاحب منصب بوده است. حکومت آنوقت نامبرده را جهت اجرای پاره ای اموری به کشور افغانستان فرستاد. صاحب منصب مذکور افغانستان را پسندید و در آنجا اقامت گزید. با یکی از دختران افغان ازدواج نمود که ثمره آن ازدواج همین سید جمال الدین بود. و بعضی ها می گویند که جمال الدین از پدر فارسی و در فارس (ایران امروزی) تولد شده است. پدرش وی را با خود به افغانستان برده است. گفتم این سخن را یک تن از اهل فارس (ایرانی) که در ازهر درس میخواند برای تأویل و توافق هر دو حکایت کرد که به این اساس شهرت جمال الدین مانند شهرت اسکندر به یونانی و رومی است با وجودیکه اسکندر مقدونی میباشد و در یونان متولد نشده بلکه آنرا فتح کرده و ارسطو فیلسوف یونانی استادش بوده، به یونانی مشهور شده است. (۲) من این داستان ها را چنانکه گفتم به دانشمند «طرابلسی» حکایت میکردم، هنوز سخنان من تمام نشده بود که مرد طرابلسی مذکور به خشم آمد و افواهی را که گویا سید جمال الدین اهل فارس (ایران) است، به شدت تکذیب نموده اضافه کرد: «اینکه میگویند سید جمال الدین تبعه کشور فارس است و یا در آنجا متولد شده افتراه مزخرفی است که حکومت ناصر الدین شاه برای انتقام از سید افغان آنرا خلق کرده است و حقیقت ندارد. (۳) یکی از دوستان من «شیخ عبدالحمید رافعی» که در وقت ورود سید جمال الدین افغان به بصره، او نیز در بصره بوده و مقام قاضی آن شهر را داشته و به چشم سر شاهد موضوع بوده، چنین حکایت کرد: «هنگام ورود سید جمال الدین افغان در بصره، مرد صالح و متقی به نام "هدایت پادشا" والی شهر بصره بود. وی با اراکین ولایت سیدجمال الدین افغان را استقبال و احترام کردند. درین وقت تلگرام از مابین (۴) آمد و از والی مذکور در باره اصل و نصب سید جمال الدین طلب معلومات شده بود، که آیا چنانچه ناصرالدین شاه پادشاه فارس ادعا میکند سید جمال الدین اهل کشور فارس (ایران امروز) است یا نه؟». قاضی عبدالحمید رافعی افزود: «هدایت پادشا» والی بصره مرا مکلف ساخت تا از سید جمال الدین شخصاً از اصل و نسب اش سؤال کنم. من هم نزد وی رفتم از راه های غیر مستقیم از وی سوالاتی نمودم و کوشش میکردم که سید به مقصد اصلی من پی نبرد ولی وی با ذکاوت فوق العاده ای که داشت، هدف سوالاتم را فهمیده در جواب گفت: "من از اصل و فرخ افغان هستم و اهل فارس نیوده و به آن کشور علاقه و رابطه ای هم ندارم. این ناصر الدین شاه پادشاه فارس است که می خواهد مرا تبعه آن کشور معرفی کند تا بتواند بدین وسیله مرا به آن مملکت بکشاند و از من انتقام بگیرد. وقتیکه "صفوت پاشا" وزیر معارف بود مرا به صفت یک "افغان" عضو مجلس عالی معارف مقرر نمود. اگر می خواهید موضوع را بهتر دریابید، از مابین سوال کنید».

شیخ عبدالحمید رافعی قاضی بصره اضافه کرد: «من قضیه را به "هدایت پاشا" والی بصره گزارش دادم و وی تلگرافی به مابین اطلاع داد.» و افزود: «سید جمال الدین بعد از شفایابی از مرضی که در هنگام تبعید اش در شاه

عبدالعظیم بآن مبتلا شده بود، خواست به جزیره العرب سفر نماید. اما والی بصره گفت باید راجع به سفرش از مابین هدایت بگیرد. وقتیکه والی از مابین هدایت خواست سلطان عبدالحمید مانع سفر سید گردید. سیدجمال الدین افغان به موضوع پی برده و از عزم سفر منصرف گردید. بعد از چندی بار دیگر به عزم سفر به لندن اجازت خواست. والی از مابین هدایت طلبید، برایش اجازه سفر دادند. سید جمال الدین افغان بی درنگ رخت سفر بر بست. بعد از آنکه بصره را ترک گفت، از مابین تلگرام دیگر رسید که از سفر سید ممانعت صورت گیرد، ولی دیر شده بود و سید بسوی لندن روان شده بود. وقتی که سیدجمال الدین افغان به قصد سفر لندن سوار کشتی می شد از ده پوند بیشتر با خود نداشت. والی بصره از همت بلند وی متعجب شده از اعیان بصره خوست همراهی سید افغان مساعدت کنند. خود والی پنجاه پوند و «عبدالرحمن افندی نقیب» پدر «طالب پاشا» یکصد و پنجاه پوند مساعدت کردند. رویهمرفته پنجصد پوند جمع آوری شد. سید از اقدام والی بصره خوشوقت شده از وی تشکر نموده گفت: " امیدوارم بتوانم این احساس شما را تلافی نمایم." والی بصره با کلمات لطف آمیز او را به فراموشی این حرکت دعوت نمود.

فکر میکنم سید جمال افدین افغان والی بصره را که شخص متقی و صالح بوده و با وی از در احترام پیش آمد میکرد، دوست داشت. اگر چنین نمی بود هرگز مساعدت او را نمی پذیرفت، زیرا همه میدانستند که سیدجمال الدین افغان با عزت نفس و همت بلندی که دارد از قبول چنین هدایا و عطیه ها ابا می ورزد. چنانکه وقتی قنسل انگلیس می خواست هنگام تبعید وی از مصر و سویس خرچ سفرش را بدهد قبول نکرده گفته بود: "شیر هرکجا برود شکار خود را پیدا میکند".

سید جمال الدین افغان وارد لندن شد و در آنجا علیه ناصرالدین شاه و حکومتش ادامه میداد تا جائیکه نگارشات سیدجمال الدین افغان در روابط حکومت انگلستان و کشور فارس اثرات منفی گذاشت. سیدجمال الدین افغان اکثر نوشته های خود را به امضای «سید» در جریده «ضیاء الخافقین» (۵) که به زبان های عربی و انگلیسی نشر می شد منتشر می ساخت. (۶) یکی از مقاله های سید را که در باره وضع ناگوار کشور فارس (ایران کنونی) نوشته بود مطالعه کردم. مقاله با این کلمات به پایان می رسید: "وا اسفا به حال این ملت که ظلم و استبداد آنرا برباد کرده و از عظمت و ترقی باز داشته است و اگر حالت این کشور بدین منوال دوام کند نام و اثرش از جهان محو خواهد شد! (۷) سیدجمال الدین افغان با احساسات و عصبانیت سوال میکرد:

کجایند علما؟ کجایند علم داران قرآن؟ کجایند حامیان شریعت و متولیان امور دولت؟ کجایند مددگاران حق و طرفداران عدالت؟ البته که این گونه سخنان هیجان انگیز سید جمال الدین افغان ناصرالدین شاه پادشاه فارس را ناراحت می ساخت. شاه فارس به سلطان عبدالحمید، سلطان عثمانی تماس گرفت و از وی در حصه جلوگیری از تخریب اش توسط سید جمال الدین استمداد جست. سلطان موضوع را به سفیرش «رستم پاشا» در لندن نوشت. ولی سفیر سلطان نتوانست در اینباره کاری را از پیش ببرد. بالاخره «شیخ ابوالهدی» توانست با سخنان چرب و فریبنده اش از صفای قلب سیدجمال الدین افغان استفاده کرده ویرا به آستانه «استانبول امروزی» بکشاند.

وقتی وارد آستانه گردید مدت خدمت قاضی عبدالحمید هم تمام شده و به آستانه خواسته شده بود. قاضی عبدالحمید میگوید: «وقتیکه دوستم سیدجمال الدین افغان را ملاقات کردم اولین سوالیکه از من کرد راجع به «هدایت پاشا» بود که با وی بسیار دوستی و ارادت داشت. من از وفات وی برایش گفتم. سید بسیار متأثر شد و برایش دعای خیر و طلب مغفرت نمود. مرا مکلف ساخت تا از خانواده مذکور خبر بگیرم که در کجا هستند و در چه حالی بسر می برند؟ آنها را پیدا کردم و دیدم که متأسفانه در بدترین وضعی قرار داشتند. دختر و بیوه «هدایت پاشا» می خواستند نام

نواسه دختری اش را در دفتر «اطفال زادگان» درج نمایند تا از آن مدرک مانند دیگر فرزندان اشرف قدیم معاشی بدست آورند. ولی به این مقصد خود رسیده نتوانسته بودند. من همه گزارشات آنها را به سیدجمال الدین افغان بیان کردم. سید به شفاعت خواهی شان اقدام کرد. نام نواسه اش به کمک و خواهش سیدجمال الدین افغان در دفتر «اطفال زادگان» درج گردید و مستحق ماهانه (۳۰) پوند گردیدند. همچنان مبلغ (۵۰) پوند برای دختر و بیوه «هدایت پاشا» تعیین گردید.

سیدجمال الدین افغان با این اخلاق عالی و خصال برجسته، واقعاً «جمال الدین» بود نه به انتساب افغان بودن یا تبه‌فارس بودن. بهر صورت این شمه ای از زندگی سید جمال الدین افغان بود که از زبان قاضی آن وقت بصره شنیدم.

\*\*\*\*\*

تبصره ها از ولی احمد نوری

(۱) این همان نمایشگاه بزرگ جهانی است که در سال ۱۸۸۹م هنگام جمهوریت سوم بعد از انقلاب فرانسه اعمار و برگزار شده بود و یکی از بزرگترین نمایشگاه های آن عصر اروپا محسوب می شد. برای افتتاح آن تعداد زیادی از پادشاهان و سلاطین شرق و غرب دعوت شده بودند. در همین وقت بود که آبدات معظم و با شکوهی از قبیل برج بزرگ ایفل، قصر کوچک، قصر بزرگ، اعمار چندین پُل جدید بر دریای سین از جمله پُل عظیمی که میدان مزار ناپلئون و قصر شاهی سابق و ریاست جمهوری موجود را باهم وصل می کرد و به نام (پل الکساندر سوم) قیصر و پادشاه روسیه مسمی گردید و یکی از بزرگترین و زیبا ترین پل های اروپا محسوب می شود.

(۲) در اینجا این محصل پوهنتون الازهر مصر که از اهل فارس (ایران) است و میگوید: «... شهرت جمال الدین مانند شهرت اسکندر به یونانی و رومی است. با وجودی که اسکندر مقدونی می باشد و در یونان متولد نشده،... ولی به یونانی مشهور شده است». هم تلاشی است برای ربودن هویت افغانی سید جمال الدین افغان اما با یک مقایسه بسیار غلط، نادرست و غیرعلمی. درست است که اسکندر در مسیدوان یا مقدونی تولد شده است ولی این آقا هنوز نمیدانسته که خاک مقدونی از قرن هشتم قبل از میلاد مسیح مربوط یونان باستان بوده است و همان طوری که در افغان بودن سید جمال الدین هیچ گونه شک و تردیدی نیست، همان طور در یونانی بودن «اسکندر» هیچ نوع شک و شبهه بوده نمی تواند.

(۳) ادعای ایرانی بودن سید جمال الدین افغان از طرف فارسی های دیروز و ایرانی های امروز به دلیل غیر قابل قبول تردید ذیل دروغ محض است.

جمال الدین افغان در سال ۱۲۵۴ هجری قمری مطابق ۱۸۳۸ میلادی تولد شده است و در این سال کشوری به نام ایران در روی نقشه جهان وجود نداشته است چه صرف در سال های ۱۹۳۶ یا ۳۷ بود که رضا شاه پهلوی تصمیم گرفت نام کشور فارس را به ایران تبدیل نماید. کمی عقل خود را به کار ببندازیم که چگونه امکان دارد کسی یک صد سال قبل از تشکیل کشوری بدینا آمده باشد ولی ملیت آن کشور را داشته باشد که اصلاً موجود نبوده است.

(۴) به فرموده استاد دانشمند جناب دوست محمد از بدخشان افغانستان کلمه «مابین» که چند بار در این نوشته صورت (تلگرامی از مابین آمد) و یا ("هدایت پاشا" والی بصره گزارش را تلگرافی به مابین اطلاع داد.) ذکر شده، باید مفهوم از سیاق و رانش جمله معلوم می شود که «مابین» مفهوم (دربار همایونی خلیفه عثمانی) را یا (مرکز خلافت عثمانی است) را افاده نماید.

(۵) «ضیاء الخافقین» (light of tow hemispheres the dia-ul-khafikain) کلمه مرکب عربی است و روشنی شرق و غرب را معنی میدهد و خافقین، صیغه تثنیه است، به کسر (ف) و فتح (ق). در انگلیسی ضیاء الخافقین چنین نوشته می‌شد.

(۶) این جریده را یکی از شرکت های برتانوی جهت تعارف و شناسایی بیشتر شرق و جهان عرب بخش میکرد.

(۷) سید جمال الدین افغان در باره وضع ناگوار کشور فارس (ایران کنونی) نوشته است: «... و اسفا به حال این ملت که ظلم و استبداد آن را بر باد کرده و از عظمت و ترقی باز داشته است و اگر حالت این کشور بدین منوال دوام کند نام و اثرش از جهان محو خواهد شد» باز هم در اینجا متوجه می‌شویم که سید بزرگ ما مثلیکه در باره وحدت اروپا که نظر (ویکتور هوگو) بود عقیده نداشت و به اشتباه رفته بود، (صفحه یازدهم بخش سوم) در این مورد هم تفکر او در باره فارس یا ایران امروزی و محو شدن نام و اثرش در جهان به اشتباه رفته است. ما می‌بینیم که کشور فارس نه تنها از بین نرفت بلکه به پیشرفت های چشم گیری هم نایل شد.

پایان بخش بیست و چهارم  
ادامه دارد



برای مطالب دیگر ولی احمد نوری روی عکس کلیک کنید